

مفهوم‌شناسی تربیت عاطفی در قرآن

غلامحسین ناطقی^۱

چکیده

عواطف به‌عنوان یکی از ابعاد وجودی انسان، نقش مهمی در زندگی آدمی دارد؛ زیرا از مهم‌ترین محرک‌های انسان برای عمل به‌حساب می‌آید. این مقاله در صدد بررسی مفهوم عواطف و تربیت عاطفی از دیدگاه قرآن است. نویسنده با طرح این سؤال که «آیا قرآن به عواطف و تربیت عاطفی آدمی توجه کرده است یا نه؟ اگر جواب مثبت است؛ کدام واژگان و کلمات عهده‌دار تبیین تربیت عاطفی است؟» به سراغ قرآن رفته و با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی تلاش کرده تا پاسخی برای سؤال بالا بیابد. پس از تحقیق و تفحص به این نتیجه رسیده است که مجموعه‌ای از کلمات قرآنی عهده‌دار تبیین مفهوم عاطفه و تربیت عاطفی در قرآن است و هرکدام زاویه‌ای از زوایای مصادیق تربیت عاطفی را تبیین می‌کند؛ به‌عنوان نمونه کلماتی مانند محبت، رحمت، رأفت،... درصدد تبیین عاطفه محبت، کلماتی مانند فرح، سرور،... درصدد تشریح عاطفه شادی، کلماتی مانند خوف، خشیت،... درصدد بیان عاطفه ترس و کلمات مانند رجاء، یأس، قنوط... درصدد تفهیم عاطفه امید و ناامید است. این واژگان از منظر مفهومی به دودسته قابل‌تقسیم است؛ عواطف مثبت یا پسندیده و عواطف منفی یا ناپسند.

کلیدواژه‌ها: تربیت عاطفه، محبت، رجاء، خوف، فرح، خشیت، مفهوم‌شناسی

۱. گروه قرآن و علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، بامیان، افغانستان.

ایمیل: nateqi96@gmail.com

مقدمه

یکی از ابعاد وجودی انسان عواطف است که نقش اساسی در زندگی آدمی دارد و از مهم‌ترین محرک‌های انسان برای عمل به حساب می‌آید. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود، این است که قرآن کریم به‌عنوان آخرین کتاب آسمانی که برای تربیت و هدایت انسان‌ها نازل شده، چه دیدگاهی نسبت به عواطف آدمی و تربیت عاطفی دارد و در قرآن کدام واژه یا واژگان بیانگر این بُعد از ابعاد تربیتی انسان است؟ اولین قدم برای دستیابی به جواب سؤال بالا و تبیین دیدگاه قرآن در ارتباط با عواطف و تربیت عاطفی، شناسایی و تبیین واژگان و کلماتی است که به نحوی از انحاء به عواطف و تربیت عاطفی اشاره دارد. در مقاله حاضر تلاش شده است که به مفهوم شناسی تربیت عاطفی در قرآن کریم پرداخته شود.

۱. عاطفه

قبل از ورود به بحث اصلی یعنی بررسی واژگان و کلمات بیانگر عواطف و تربیت عاطفی در قرآن کریم، لازم است که عاطفه و مفهوم تربیت عاطفی تبیین گردیده و مفهوم آن روشن شود.

۱-۱. عاطفه در لغت

عاطفه، در فارسی به معنای محبت، مهربانی، عطوفت، (انوری، ۱۳۸۱، ۵: ۴۹۴۷) مهر، خویشی و قرابت آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۰: ۱۵۶۶۵) جمع عاطفه، عواطف است و آن را مهربانی‌ها، عطوفت‌ها، احسان‌ها، نعمت‌ها و شفقت‌ها معنا کرده‌اند. (همان، ۱۱: ۱۶۴۲۶)

۱-۲. عاطفه در اصطلاح

اندیشمندان مسلمان و روان‌شناسان غربی در باب تعریف اصطلاحی عواطف و احساسات، دیدگاه واحدی ندارند و تعاریف گوناگونی را در باب عواطف ارائه داده‌اند؛ منشأ تفاوت دیدگاه‌ها جزئی‌نگری صاحب‌نظران است و اینکه هرکدام به زاویه خاصی از عواطف توجه نموده و از زوایای دیگر آن، غفلت ورزیده است که



اینجا تنها تعریف موردنظر آورده می‌شود. از نگاه نویسندۀ این نوشتار، عاطفه عبارت است از استعداد ذاتی و درونی که توجه انسان را از خود به غیر، معطوف ساخته و با تأثیرپذیری از عوامل درونی یا بیرونی به صورت مطلوب یا نامطلوب بروز می‌یابد و در ابعاد گوناگون زندگی آدمی، نقش اساسی دارد.

۳-۱. تربیت عاطفی

تربیت عاطفی از منظر این نوشتار عبارت است از فراهم‌سازی شرایط مناسب و با استفاده از عوامل و روش‌های مؤثر و برنامه‌ریزی شده از سوی عوامل تأثیرگذار بر تربیت، به منظور شکوفاسازی استعداد عاطفی متربی (انسان) و کمک به رشد عواطف مثبت و کاهش عواطف منفی، در یک فرایند مستمر و تدریجی.

۲. مفاهیم مرتبط با تربیت عاطفی در قرآن

در قرآن کریم، ریشه عطف تنها یک‌بار به کار رفته است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ و برخی از مردم، بدون کدام علم، هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌نمایند و با تکبر و بی‌اعتنایی تمام، تلاش می‌کنند (انسان‌ها را) از راه خدا منحرف و گمراه سازند». (حج: ۸ - ۹)

در این آیه شریفه به معنای اعراض و برتری جویی است. در قرآن کریم، تربیت عاطفی با عبارات و کلمات دیگر، مطرح شده و واژگان متعددی، بیانگر تربیت عاطفی و ابعاد مختلف آن در قرآن کریم است. در این نوشتار تعدادی از این واژگان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. رحم

در منابع لغوی برای رحم (فتح اول و کسر دوم)، معانی چون عطوفت، خویشاوندان و رحم زن بیان شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۵: ۱۷۳) ابن منظور، در ذیل واژه مورد بحث می‌گوید: «رحمت به معنای رقت، تعاطف و مهربانی است. وقتی گفته می‌شود: تَرَا حَمَ الْقَوْمِ؛ یعنی بعضی از اقوام نسبت به بعض دیگر



مهربانی کردند». (ابن منظور، همان) ابن فارس، می‌نویسد: «رحم، اصل واحدی است که بر رقت قلب، عطوفت و مهربانی دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۴۲۵) راغب اصفهانی می‌گوید: «رحمت، رقتی است که احسان را نسبت به شخص مرحوم اقتضا می‌کند. این واژه گاهی فقط در مهربانی و گاهی فقط در احسان به کار می‌رود؛ مثل «رحم الله فلانا»؛ خداوند فلانی را رحمت کند و چون خدا، با این صفت وصف شود، مراد از آن فقط احسان است، نه رقت قلب. به همین دلیل، روایت شده است: «رحمت از خدا انعام و تفضل و از آدمیان رقت قلب و تعاطف است». (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ ابن منظور، ۱۹۶۶، ۵: ۱۷۴)

واژه رحمت و مشتقات آن، در قرآن کریم فراوان آمده است. تنها واژگان رحمان و رحیم که از صفات خداوند متعال است، ۳۹۶ بار در قرآن به کار رفته است. (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۸، ۳: ۷۳ و ۷۵) این واژه در قرآن کریم نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده است. در سوره بلد خدای متعال می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ؛ سپس از کسانی بوده باشند که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر و تعاطف و مهربانی توصیه می‌کنند». (بلد: ۱۷) در این آیه خداوند متعال می‌فرماید، مؤمنان واقعی کسانی هستند که همدیگر را نسبت به مهرورزی توصیه می‌نمایند.

درباره پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به یقین فرستاده‌ای از خود شما به سویتان آمده که رنج‌های شما بر او سخت است، اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است». (توبه: ۲۸)

از این آیه به دست می‌آید که پیامبر اکرم^(ص) به عنوان یک انسان رشد یافته، نهایت عطوفت و مهربانی را نسبت به مؤمنین داشته است. در این دو آیه شریفه، واژه رحمت به معنای عطوفت و مهربانی به کار رفته است. این واژه در قرآن به معنای رحم زن و خویشاوندان نیز آمده است. (ر.ک. انفال: ۷۵؛ رعد: ۸)

۲-۲. رأفت

لغت‌شناسان لغت عرب، رأفت را به معنای رحمت (راغب، ۱۳۸۳: ۳۷۳) و رحمت



شدید دانسته‌اند. (جوهری، ۱۴۱۸، ۲: ۱۰۴۴) این ماده، در قرآن کریم ۱۳ مرتبه به کار رفته است؛ دو مورد به صورت «رَأْفَةً» و یازده مورد به صورت «رَوْوْفٌ». از این یازده مورد، دو بار تنها و نه بار توأم با رحیم استعمال شده است.

خدای متعال در توصیف پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ به یقین، فرستاده‌ای از خود شما به طرفتان آمده است که رنجهای شما بر او دشوار است؛ و علاقه شدیدی به هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است». (توبه: ۱۲۸) در سوره نور، آمده است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ؛ هرکدام از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت و مهربانی (نامطلوب) نسبت به آن دو، مانع اجرای حکم الهی گردد». (نور: ۲) در توصیف خدای متعال آمده است: «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ پروردگارتان رؤوف و رحیم است (که این وسایل حیات را در اختیارتان قرار داده)». (نحل: ۷) باز در وصف خداوند آمده است: «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ یا به طور تدریجی، با هشدارهای خوف‌انگیز آنان را گرفتار سازد؟ چراکه پروردگار شما، رئوف و رحیم است». (نحل: ۴۷)

چنانکه ملاحظه می‌کنید، واژه رحمت در این آیات در همان، معنای لغوی یعنی رحمت و مهربانی استعمال شده است و یکی از واژگانی است که با تربیت عاطفی ارتباط دارد.

۳-۲. حنان

حنان از ریشه «حنن» به معنای رحمت، (فراهیدی، ۱۴۰۸، ۳: ۲۹) عاطفه و شفقت (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۳۶۶) است. این واژه در قرآن کریم فقط یک بار آمده است: «وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا؛ و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم و پاکی (دل و جان) و او پرهیزگار بود». (مریم: ۱۳)

اکثر مفسران با توجه به کتب لغت، آن را به رحمت و شفقت تفسیر کرده‌اند و برخی آن را به معنای محبت دانسته‌اند. (طوسی، بی‌تا، ۷: ۱۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶:

(۷۸۲) هنگامی که بنده از سوی خدای متعال به این صفت متصف می‌شود، بدین معنا است که قلب او خاشع و جوارح وی خاضع گشته و خشیت، رحمت و محبت او در راه خدا و برای خدا خواهد بود. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۲: ۲۹۸). لذا این واژه به معنای محبت ویژه نسبت به دیگر انسان‌ها است.

۴-۲. محبت

محبت از ریشه «حَبَّ»، نقیض «بَغَض» به معنای مودّت، دوست داشتن، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۶) کشش شدید (فراپیدی، ۱۴۰۸، ۳: ۳۱) و افراط در محبت است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۱۴) حُبّ به معنای محبت و حِبّ (با کسره) به معنای حبیب و محبوب به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۳: ۶) حِبّ، (به فتح اول) مطلق دانه. مفرد آن حَبّه است. (قرشی، ۱۳۷۸، ۲: ۹۵)

در قرآن کریم، این ماده ۹۵ مرتبه آمده است (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۱۰: ۵۳۳) و فعل ثلاثی این کلمه مطلقاً به کار نرفته است و همه از باب افعال (احبّ یحبّ) و از باب استفعال و تفعیل (استحبّ- حَبّب) استعمال شده است، ولی مصدر ثلاثی آن، بارها آمده (قرشی، همان: ۹۳) و یکی از مهم‌ترین کلیدواژه‌های تربیت عاطفی در قرآن کریم تلقی می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و در راه خدا بخشش کنید و (با ترک بخشش)، خود را به دست خود، به هلاکت نیندازید و احسان نمایید چرا که خداوند متعال، احسان کنندگان را دوست می‌دارد. (بقره: ۱۹۵) «هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ؛ شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید». (آل عمران: ۱۹)

درباره مذمت برخی از انسان‌ها آمده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ برخی از مردم، برای خود معبودهایی غیر از خداوند برمی‌گزینند و آن‌ها را مثل خدا دوست می‌دارند؛ اما کسانی که ایمان آورده‌اند، عشقشان به خدا، شدیدتر است». (بقره: ۱۶۵)



در این آیات و ده‌ها آیه دیگر، این واژه در معنای مطلق دوست داشتن (پسندیده، یا ناپسند، خداوند و آدمی) به کار رفته است. منتها وقتی این واژه درباره انسان به کار برده می‌شود، به معنای انفعال نفسانی است که چون ثبات یافت، فعلیت می‌یابد؛ (طالقانی، ۱۳۶۲، ۵: ۸۳) اما در مورد خداوند، محبت حالت نفسانی نیست، بلکه از صفات فعلی او است که به صورت احسان نسبت به عبد ظهور می‌یابد.

۵-۲. الفت

الفت از ریشه «الف» به معنای پیمان بستن، گردهم آمدن، متحد شدن، کامل شدن، انس گرفتن، وصل شدن، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۱۸۰ و قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۹۲) ضمیمه شدن چیزی به چیزی دیگر، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۷) و انس و محبت است. (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۸) وقتی گفته می‌شود «أَلَفْتُ الشَّيْءَ وَأَلَفْتُ فُلَانًا»؛ یعنی با او انس گرفتم. وقتی گفته می‌شود «أَلَفْتُ بَيْنَهُمْ تَأْلِيفًا»؛ یعنی بعد از جدایی، آن‌ها را جمع نموده و اجزای آن چیز را با هم وصل کردم. (ابن منظور، همان) «المُؤَلَّف»؛ یعنی مجموعه‌ای که از اجزای گوناگون گردهم آمده‌اند. (راغب، ۱۳۸۳: ۸۱)

این واژه در قرآن کریم نیز در همین معانی به کار رفته است؛ در آیه شریفه «الَّذِينَ تَرَىٰ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» (نور: ۴۳) الفت به معنای اتصال و پیوند است. در آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» (توبه: ۶۲) تألیف قلب به معنای جلب محبت است. در دو آیه شریفه «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران: ۱۰۳) و «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»، (انفال: ۶۳) نیز الفت به معنای محبت و دوستی است. (کاشانی، ۱۳۳۶، ۲: ۲۸۷)

می‌توان نتیجه گرفت که الفت، هم در معنای پیوند و ضمیمه شدن بین دو چیز اعم از انسان و غیر انسان و هم در معنای محبت و دوستی به کار می‌رود، ولی همواره محبت بین دو انسان، الفت آن دورا در پی دارد؛ به این معنا که الفت از پیامدهای محبت است و انس و نزدیکی محب و محبوب را به دنبال دارد.



۶-۲. خُلة

خُلة (بضمّ اوّل) از ریشه خلل، به معنای مودّت، دوستی، محبت (قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۹۶) است و خُلة به معنای نیاز و احتیاج است و خلل به معنای فاصله و گشادگی بین دو چیز. (فراهیدی، ۱۴۰۸، ۴: ۱۴۰ و فیومی، ۱۴۱۴: ۱۸۰) برخی از لغت‌شناسان، خلیل را نیز از همین ریشه دانسته و آن را به دوست و دوستی معنا کرده‌اند. (فیومی، همان) در این‌که خُلة و خلیل چرا به معنای دوستی است، راغب یکی از وجوه سه‌گانه را دلیل آن دانسته است: الف. دوستی و مودت در وسط نفس قرار دارد. ب. دوستی و مودّت، نفس را می‌شکافد و در آن اثر می‌گذارد. ج. احتیاج به دوستی زیاد است و رفع حاجت دوست خود می‌کند. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۹۱) برخی دیگر، وجه چهارمی را نیز بر آن افزوده‌اند و آن اینکه خلیل، دوست همرازی است که در درون و اسرار دوستش نفوذ دارد. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۳: ۱۱۴)

خلل و مشتقات آن ۱۳ مرتبه در ۱۱ سورة قرآن (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۱۷: ۶۸۷) به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید در روز قیامت برخی از انسان‌ها اظهار ندامت نموده می‌گویند: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛ وای بر من! کاش فلان را به‌عنوان دوست و رفیق خود انتخاب نکرده بودم». (فرقان، ۲۸) درباره روز قیامت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی قرار داده‌ایم، ببخشید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن، نه خرید و فروش وجود دارد و نه دوستی (ورفاقت‌های مادی نفعی می‌بخشد) و نه شفاعت». (بقره: ۲۵۴)

به‌هرحال این واژه در قرآن کریم در همان معنای لغوی خود یعنی دوستی و رفاقت استعمال شده است و بیانگر یکی از مصادیق تربیت عاطفی است.

۷-۲. لین

لین به معنای نرمی و لطافت و ضد خشونت (ابن منظور، ۱۹۸۸، م، ۱۲: ۳۸۱ و ابن فارس، ۱۴۲۲، ق، ۹۱۰) و ضد سختی (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱۰: ۲۸۰) است. این واژه هم درباره اجسام و امور مادی به کار می‌رود و هم امور معنوی. (همان، ۲۷۹) البته



راغب استعمال این لفظ را در معانی و خلق و خوی از باب استعاره دانسته است، نه حقیقت. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۵۲) به نظر می‌آید که این برداشت راغب با کاربرد این واژه در قرآن هماهنگی ندارد؛ زیرا این واژه در قرآن هم درباره اجسام و امور مادی به کار رفته است، مثل آیه شریفه سوره مبارکه سبأ: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَهِ الْحَدِيدُ؛ و ما به داوود از طرف خویش برتری دادیم و به کوه و پرندگان دستور دادیم که ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم صدا شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برایش نرم نمودیم». (سبأ: ۱۰)

این ریشه درباره امور معنوی هم استعمال شده است. مثل این آیه: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ به (خاطر) رحمت الهی، در مقابل آن‌ها (مردم) نرم (و مهربان) گردیدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها استغفار کن». (آل عمران: ۱۵۹)

این ریشه در قرآن کریم، به معنای نخل و درخت خرما نیز استعمال شده است: «مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا؛ هر درخت باارزش درخت را قطع کردید یا همان‌طور رهایش نمودید». (حشر: ۵) در این آیه شریفه، لینه به معنای درخت خرما آمده و آن را به خاطر نرمی میوه‌اش لینه نامیده‌اند». (ر.ک: قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۲۲۳)

۸-۲. ود

ارباب لغت، ود را به محبت، دوست داشتن و آرزو نمودن معنا کرده‌اند. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۳: ۲۴۷ و ۲۴۸) راغب می‌نویسد: «ود به معنای محبت چیزی و آرزوی بودن آن، است و در هردو معنا استعمال می‌شود، چراکه هر آرزویی محبت را در خود دارد به خاطر اینکه انسان، هرآنچه را که دوست دارد، تحقق آن را آرزو می‌کند». (راغب، ۱۳۸۳: ۸۶۰)

نویسنده تحقیق می‌گوید: «اصل این ماده به معنای تمایل به چیزی است و این معنا، مرتبه ضعیف‌تر و عمومی‌تری از محبت است، چراکه محبت در مواردی



استعمال می‌شود که تمایل شدید وجود داشته باشد و این تمایل بر اساسی طبیعت و حکمت باشد. به همین دلیل، ماده ودد در آرزو و تمنی نیز استعمال می‌شود». (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۱۳؛ ۶۴ و ۶۵)

این واژه در قرآن کریم به معنای محبت و آرزو نمودن به کار رفته است؛ خدای متعال در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ (بقره، ۱۰۵) کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و (نیز) مشرکان، دوست ندارند که از طرف پروردگار شما، خیر و برکتی بر شما نازل شود؛ و حال آنکه خدای متعال، رحمت خویش را به هر کس بخواهد، اختصاص می‌دهد؛ و خداوند، صاحب فضل بزرگ است.

خدای متعال در سوره مبارکه مریم، درباره مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ قطعاً کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد». (مریم: ۹۶) خداوند در این آیه شریفه مودت را به عنوان وعده جمیلی از ناحیه خویش معرفی می‌کند و می‌فرماید به‌زودی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، مودتی در دل‌ها قرار می‌دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۴: ۱۱۳)

در سوره مبارکه بقره آمده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛ (بقره: ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آن‌ها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند با اینکه حق برای آن‌ها کاملاً روشن شده است.

در جای دیگر از قرآن آمده است: «رُبَّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند)، چه بسا آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند». (حجر: ۲)



مفسران وَدَّ و یوَدُّ را در دو آیه اخیر، به معنای آرزو کردن دانسته‌اند. علامه طباطبایی درباره آیه دوم می‌فرماید: «مراد از «یودَّ» در آیه آرزو کردن است؛ زیرا کلمات «لو» و «کانوا» دلالت دارند بر اینکه «یود» به معنای آرزو است؛ یعنی اینکه آرزو می‌کنند ای کاش در گذشته اسلام می‌آوردند، نه اینکه ای کاش امروز دارای اسلام و ایمان باشند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲: ۹۷)

در قرآن کریم، این صفت، گاه به خدا و گاه به بندگان خدا نسبت داده شده است. در دو آیه از قرآن (بروج: ۱۴ و هود: ۹۰) صفت ودود به خداوند نسبت داده شده که اشعار بر این دارد که دارنده این صفت، خود را در برابر افراد مورد مودّت، متعهد می‌داند تا حال آنان را مراعات نموده، از ایشان تفقد کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۹: ۲۱۲)

بعضی در باب نسبت مودّت به محبت، گفته‌اند نسبت مودّت به محبت مانند نسبت خضوع به خشوع است؛ زیرا به حالتی خضوع می‌گویند که در مقام عمل اثرش مشخص باشد، برخلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می‌آید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶: ۱۶۶) بنابراین مودّت یعنی اظهار علاقه به صورتی که طرف مقابل متوجه این محبت و علاقه شود و نوعی تأثیر متقابل در وی بگذارد. این اثرپذیری از مشاهده نیاز طرف مقابل به وجود می‌آید و سبب می‌شود که طرف دیگر نیاز او را برطرف سازد و این امر پیوسته به صورت یک کنش و واکنش متقابل میان دو طرف ادامه یابد. (قرطبی، ۱۳۶۵، ۱۴: ۱۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۳: ۴۷۲)

۹-۲. رجاء

رجاء در مقابل یأس و به آرزو، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۴۲۴) گمان به وقوع چیزی که موجب خوشحالی باشد (راغب، ۱۳۸۳: ۳۴۶) و توقع خیری که حصولش ممکن باشد، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۴: ۷۰) معنا شد است. از مراجعه و دقت به کتاب‌های لغت و بررسی این ماده در منابع به دست می‌آید که این ماده، دارای دو ریشه است؛ یکی رجاء که به معنای انتها و کناره چاه. دیگری رجاء که نقیض یأس و به معنای آرزو

و امید است. (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۲۳: ۶۹۱) مورد بحث ما در اینجا ریشه دوم آن است، نه ریشه اول.

این ماده در قرآن کریم، ۲۸ مرتبه آمده است (همان، ۶۲۷) که در ذیل برخی از آیاتی که این ریشه در آن‌ها آمده است، آورده می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»؛ (فاطر، ۲۵) کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را اقامه می‌کنند و از آنچه رزق آنان داده‌ایم، به صورت پنهان و آشکار می‌بخشند، تجارتی (پرسود و) بدون ضرر و خالی از کساد را امید دارند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا؛ افرادی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیک‌تر و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند؛ چراکه عذاب پروردگارت، همواره درخور پرهیز و وحشت است». (اسراء: ۵۷)

در این آیات و آیات شریفه دیگری که این ریشه در آن‌ها آمده است، این واژه در همان معنای لغوی خود به کار رفته است و بیانگر یکی از مصادیق عواطف آمدی یعنی امید است.

۱۰-۲. فرح

لغت‌شناسان لغت عرب، فرح را نقیض حزن (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۰: ۲۱۱) و به معنای شادی یا شادی همراه با تکبر دانسته‌اند؛ فیومی می‌گوید: «فرح در معنای تکبر و خرسندی و شادی به کار می‌رود». (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۶۶) شرتونی در اقرب الموارد می‌نویسد: «سرور و حبور در شادی ممدوح به کار می‌رود، ولی فرح در شادی مذموم که موجب تکبر است. سرور و حبور از تفکر ناشی است و فرح از قوه شهوت». (شرتونی، ۱۱۹۹۲، ۱: ۵۱۱) راغب می‌گوید: «فَرَح عبارت است از انشراح صدر و بسط خاطری که به وسیله لذت زودگذر ایجاد شده است». (راغب، ۱۳۸۳: ۶۲۸) آنگاه آیاتی از قرآن کریم را به عنوان دلیل بر ادعای خویش می‌آورد که



از آن جمله این آیه است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد». (حدید: ۲۳)

این واژه در قرآن کریم، هم به معنای شادی‌های مذموم که منبعث از نیروی شهوانی و لذّات و توأم با خودپسندی است، آمده و هم در شادی‌های ممدوح به کار رفته است؛ از جمله آیاتی که این ماده در آن‌ها به معنای شادی مذموم آمده است، آیات زیر است:

درباره قارون و قومش آمده است: «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ (به یادآورید) زمانی را که قومش به او گفتند: این قدر شادی مکن، قطعاً خداوند شادی کنندگان [مغرور] را دوست نمی‌دارد». (قصص: ۷۶) «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ گمان مکن افرادی که از اعمال (زشت) خود خوشحال می‌شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده‌اند، موردستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آن‌ها، عذاب دردناکی است». (آل عمران: ۱۸۸) «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ (آری)، هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه‌چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند». (انعام: ۴۴)

در تعداد دیگری از آیات، فرح و مشتقات آن به معنای شادی ممدوح و پسندیده به کار رفته است که از آن جمله آیات زیر است:

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوش حال می‌باشند». (آل عمران: ۱۷۰) «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ؛ بگو به خاطر فضل



خداوند متعال و رحمت او باید خوشحال شوند؛ چرا که این، از تمام آنچه جمع کرده‌اند، بهتر است». (یونس: ۵۸) «فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ؛ در مدت چند سال همه امور از آن خدای متعال است چه قبل و چه بعد (از این) و در آن روز، مؤمنان خوشحال خواهند گردید». (روم: ۴)

از مجموع آیات به دست می‌آید که واژه فرح در قرآن کریم، هم در معنایی مثبت و پسندیده استعمال شده است و هم در معنای منفی و ناپسند.

۱۱-۲. سُرور

سُرور به معنای شادی درونی و قلبی است؛ به‌طوری که معنای «سر» در آن لحاظ شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۰۴) این ریشه در قرآن کریم هم به همین معانی استعمال شده است. در قرآن آمده است: «فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا؛ پس خداوند آن‌ها را از شرّ آن روز حفظ نمود و آن‌ها را ملاقات می‌کند؛ درحالی که غرق شادی و سرور هستند». (انسان: ۱۱) «وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ و خوشحال به‌سوی اهل و عیالش برمی‌گردد». (انشقاق: ۹) «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ چراکه او در میان اهلش دائماً (از کفر و گناه خود) مسرور بود». (انشقاق: ۱۳)

از این آیات استفاده می‌شود که این واژه در قرآن کریم هم به معنای شادی مثبت و پسندیده استعمال گردیده است و هم به معنای شادی منفی و نامطلوب؛ سرور در دو آیه اول به معنای شادی مطلوب است؛ اما آیه سوم اشاره به شادی‌های ناپسند و نامطلوب دارد که یکی از عوامل ورود افراد به جهنم دانسته شده است.

۱۲-۲. خوف

لغت‌شناسان لغت عرب، خوف را به توقع مکروهی که از طریق علامت مظنون و یا معلوم به دست آمده (راغب، ۱۳۸۳: ۳۰۳) و اندوهی که از طریق احتمال وقوع مکروه به فرد ملحق می‌شود، (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۳: ۱۳۹) معنا نموده‌اند. خوف متضاد امن است و در امور دنیوی و اخروی به کار می‌رود. (راغب، همان)

خوف و مشتقات آن حدود ۸۷ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله آیاتی که ریشه خوف در آن‌ها آمده، آیات زیر است:



۱. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛ واما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی نهی نماید، قطعاً بهشت جایگاه او است». (نازعات: ۴۰ و ۴۱)

۲. «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ؛ و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند و صلح، بهتر است». (نساء: ۱۲۸)

۳. درباره سرگذشت یوسف^(ع) از قول یعقوب آمده است: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ (پدر) گفت: از اینکه او را با خود ببرید، من غمگین می شوم؛ و می ترسم اینکه او را گرگ بخورد و شما از او غافل باشید». (یوسف: ۱۳)

۴. درباره داستان حضرت موسی^(ع) آمده است: «قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ؛ (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند و نپذیرد» فرمود: نترسید، من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم». (طه: ۴۵ و ۴۶)

از مجموع آیات فوق و آیات دیگری که ماده خوف در آنها به کار رفته است، به دست می آید که این ریشه در قرآن کریم، هم در امور دنیوی به کار رفته و هم اخروی، هم در معنای مثبت و پسندیده مورد استفاده قرار گرفته و هم معنای منفی و ناپسند. بنابراین در قرآن هم خوف دنیوی داریم و هم خوف اخروی، هم خوف ممدوح داریم و هم خوف مذموم.

۱۳-۲. حُزْنٌ وَ حَزَنٌ

لغت شناسان، حُزْن (به ضم حاء و سکون زاء) و حَزَن (به فتح حاء و زاء) را اندوه و اندوه شدید، معنا کرده اند. (طریحی، ۱۹۸۵، ۶: ۲۳۲ و قرشی، ۱۳۷۸، ۲: ۱۲۷) این ریشه در اصل به معنای سختی زمین، زمین سخت و ناهمواری زمین است. از آنجا که غم و اندوه، روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، این تعبیر در این معنا به کار

رفته است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۳۱) حزن بر اثر وقوع امری ناخوشایند یا از دست رفتن امری مطلوب و خوشایند حاصل می‌شود. (جرجانی، ۱۴۱۸: ۱۰۰)

در قرآن کریم، حزن و مشتقات آن ۴۲ بار به کار رفته که از مجموع آن‌ها عدم مطلوبیت حزن و اندوه استنباط می‌گردد. حزن در اکثر این آیات، نامطلوب تلقی شده و پرهیز از آن در دستور کار آیات قرار گرفته است. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. خدای متعال به رسول اکرم^(ص) را خطاب می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ...» ای فرستاده (خدا)! کسانی که در مسیر کفر عجله می‌کنند و با زبان می‌گویند ایمان آوردیم، در حالی که دل آن‌ها ایمان نیاورده، تو را غمگین نسازند». (مائده: ۴۱)
۲. باز فرموده است: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ ما می‌دانیم که سخنان آن‌ها تو را غمگین می‌سازد، ولی (غم مخور! و بدان که) آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند». (انعام: ۳۳)
۳. هم‌چنین فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است و ما آن‌ها را از اعمالی که انجام داده‌اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم کرد، خداوند به آنچه درون سینه‌ها است، آگاه است». (لقمان: ۲۳)

۱۴-۲. اسی

اسی به معنای حزن و اندوه است. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۳ و طریحی، ۱۹۸۵: ۱، ۲۷)

اسی و مشتقات آن سه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است:

۱. درباره بنی اسرائیل آمده است: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آن‌ها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنه‌کار، غمگین مباش».

۲. بازهم خطاب به رسول اکرم (ص) آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید، ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آن‌ها نمی‌گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید. بنابراین از این قوم کافر، (و مخالفت آن‌ها)، غمگین مباش.» (مائده: ۶۸)

۳. خداوند می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل‌بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.» (حدید: ۲۳)

واژه مورد بحث در این آیات شریفه به معنای حزن و اندوه است.

۱۵-۲. غم

ارباب لغت، غم و غَمَّة را به پوشاندن و کرب و اندوه (طریحی، ۱۹۸۵، ۶: ۱۲۸؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۰: ۱۲۷) معنا کرده‌اند. راغب می‌نویسد: «غم به معنای پوشاندن است و ابر را از آن جهت غمام گویند که آفتاب و آسمان را می‌پوشاند.» (راغب، ۱۳۸۳: ۶۱۳) ابن منظور می‌نویسد: (غم مفرد غُموم است و غَم و غَمَّة به معنای کرب و اندوه است.) (ابن منظور، همان) قرشی می‌گوید: «حزن و اندوه را از آن جهت، غم گویند که سرور و حلم را می‌پوشاند و مستور می‌کند.» (قرشی، ۱۳۷۸، ۵: ۱۲۱) این ریشه، ۱۰ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که در ذیل به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱. درباره حضرت یونس آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ؛ ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش دادیم و این گونه مؤمنان را هم نجات می‌دهیم.» (انبیاء: ۸۸)



۲. درباره حضرت موسی^(ع) آمده است: «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا؛ و تویکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم و بارها تو را آزمودیم». (طه: ۴۰)

۳. در داستان حضرت نوح و قوم ایشان آمده است: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ؛ سرگذشت نوح را بر آن‌ها بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هرکار از دستتان ساخته است بکنید). من بر خدا توکل کرده‌ام. فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید)؛ سپس به حیات من پایان دهید و (لحظه‌ای) مهلتم ندهید». (یونس: ۷۱)

۴. درباره قوم موسی^(ع) می‌فرماید: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ و ابر را بر سر آن‌ها سایبان ساختیم و بر آن‌ها «مَن» و «سَلْوَى» فرستادیم؛ (و به آنان گفتیم) از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم، بخورید (و شکر خدا را بجا آورید. آن‌ها نافرمانی و ستم کردند؛ ولی) به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم می‌نمودند». (اعراف: ۶۱)

چنانکه که پیداست این واژه در قرآن کریم، هم به معنای اندوه آمده است و هم به معنای پوشاندن و هم به معنای ابر؛ در دو آیه اول، غم به معنای اندوه و حزن است و غُمَّه در سوره یونس به معنای پوشاندن و غمام در آیه اخیر به معنای ابر است. نکته دیگری که از این آیات به دست می‌آید این است که این واژه هم در معنای حسی به کار رفته است و هم معنای غیر حسی.

۱۶-۲. خشیت

خشیت در نزد اهل لغت به معنای خوف و ترس است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۴: ۱۰۵ و طریحی، ۱۹۸۵، ۱: ۱۲۲) و برخی آن را به معنای ترس شدید گرفته‌اند. (قرشی،



۱۳۷۸، ۲: ۲۵۱) خشیت در اصطلاح قرآنی به معنای ترس همراه با تعظیم است. از همین جهت در بسیاری از آیات، خشیت به عالمان اختصاص داده شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۲۸۳) مانند آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند». (فاطر: ۲۸) این ریشه ۴۸ بار در قرآن به کار رفته است، از جمله خداوند متعال می فرماید:

۱. «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ؛ می بینی افرادی را که در قلب هایشان بیماری است، می گویند می ترسیم اینکه حادثه ای برای ما برسد». (مائده: ۵۲)

۲. درباره ویژگی های صاحبان اندیشه می فرماید: «وَالَّذِينَ ... وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آن های ... که و از پروردگارشان می ترسند؛ و از بدی حساب (روز قیامت) بیمناک می باشند». (رعد: ۲۱)

۳. خطاب به مسلمانان می فرماید: «الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ؛ کسانی که کافرند، امروز از (زوال) دین شما، مأیوس شدند. بنابراین از آنان نترسید و از (مخالفت) من بترسید». (مائده: ۳)

در این آیات واژه خشیت هم در خشیت ممدوح به کار رفته است و هم در خشیت مذموم؛ «نَخْشَى» در آیه اول و «تَخْشَوْنَ» در آیه سوم، در خشیت مذموم به کار رفته است، اما «يَخْشَوْنَ» در آیه دوم و «اَخْشَوْنَ» در آیه سوم در معنای خشیت ممدوح به کار رفته است.

۱۷-۲. اسف

لغت شناسان اسف را به معنای اندوه، (طریحی، ۱۹۸۵، ۵: ۲۳) اندوه همراه با غضب، (راغب، ۱۳۸۳: ۷۵) مبالغه در اندوه و غضب (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۱۲۴) دانسته اند. نویسنده العین می گوید: «أسف گاهی به معنای حزن است و گاهی به معنای غضب؛ اگر امر ناپسندی از سوی کسی که در مقام پایین تر از فرد قرار دارد، به فرد برسد، أسف به صورت غضب و خشم بروز می کند، ولی اگر امر ناپسند از سوی فردی که در مقام بالاتر از او است یا هم سطح او است، به او برسد، به صورت اندوه

ظاهر می‌شود». (فراهِیدی، ۱۴۰۸، ۷: ۳۱۱) راغب نیز با اشاره به همین نکته، منشأ اُسف را حس انتقام می‌داند. (راغب، همان) مصطفوی می‌نویسد: «اصل این کلمه به معنای افسوس و اندوهی است که به خاطر از دست دادن چیزی به فرد رسیده است. غضب و امثال آن از قرائن فهمیده می‌شود و از معانی مجازی کلمه است». (ر.ک. مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۸۶)

واژه اسف و مشتقات آن در قرآن کریم، ۵ مرتبه آمده است. (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۷) این ریشه در قرآن کریم، هم در معنای اندوه به کار رفته و هم در معنای غضب که در ذیل آورده می‌شود:

۱. در داستان حضرت موسی^(ع) می‌خوانیم: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا؛ و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به‌سوی قوم خود بازگشت». (اعراف: ۱۵۰)
۲. باز درباره آن حضرت آمده است: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا...؛ موسی خشمگین و اندوهناک به‌سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد». (طه: ۸۶)
۳. در داستان فرعون و فرعونیان می‌خوانیم: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ؛ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم». (زخرف: ۵۵)

در دو آیه اول، «اسف» به معنای اندوه و اندوهگین است در آیه سوم به معنای خشم و غضب.

۱۸-۲. بَرّ

بَرّ از ریشه «برر»، ضِدَّ عُقُوق (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۳۷۱) به معنای خیر، فضیلت، (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۳) توسّع در احسان، پیوند، بهشت، حجّ، (فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ۱: ۶۹۵) صدق، طاعت، (ابن منظور، همان، ۳۷۰) صلّه رحم، خیر دنیا و آخرت، شفقت و مهربانی، احسان، (زبیدی، بی‌تا، ۱: ۱۵۱) لطف و ترحم دانسته شده است. به نظر می‌رسد معنای اصلی بَرّ حُسن عمل در قبال دیگران باشد. این معنا به حسب موارد استعمال، اختلاف پیدا می‌کند؛ بَرّ از جانب خداوند نسبت به بنده‌اش، احسان



به آن‌ها و گذشت از خطاهای آن‌ها است. برّ از جانب بنده، نسبت به خداوند، به معنای اطاعت و امتثال اوامر و نواهی او است و برّ از انسان‌ها نسبت به یکدیگر، به معنای ادای وظایف و رفتار نیکو و محبت‌آمیز نسبت به یکدیگر است. (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۲۴۹)

برّ و مشتقات آن، بارها در قرآن کریم به کار رفته است. از جمله در آیات زیر:
 ۱. «اتُّمِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب (آسمانی) را تلاوت می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید». (بقره: ۴۴)

۲. «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ؛ نیکی، این نیست که (هنگام نماز)، روی خود را به‌سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب (آسمانی) و انبیاء، ایمان آورده و مال (خود) را با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سائلان و بردگان می‌دهند و اقامه نماز می‌کنند و زکات را می‌پردازند». (بقره: ۱۷۷)

۳. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می‌کنید، خداوند از آن آگاه است». (آل عمران: ۹۲)
 از مجموع آیاتی که واژه برّ و مشتقات آن در آنان به کار رفته است، شاید بتوان استنباط کرد که معنای اصلی این واژه، حسن عمل در قبال دیگری است و آنچه در آیات به‌عنوان معنای بر بیان شده است، بیان مصادیق این واژه است و تعریف به مصادیق شده است.

۱۹-۲. کظم

کظم (بر وزن فلس) به نگه‌داری، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۸۹۵) حبس چیزی در سینه،

(مصطفوی، ۱۳۷۴، ۶: ۱۱۳) مجرای تنفس، فروبردن خشم، اندوهناک و بند آمدن نفس معنا شده است. «كظم الرجل غيظه»؛ یعنی مرد خشمش را در سینه نگه داشت و فروبرد. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۲: ۲۱۹) «كظم فلان» یعنی نفس او بند آمد و ساکت شد. (راغب، ۱۳۸۳: ۷۱۲) «رجل مكظوم»؛ یعنی فرد اندوهگین.

این ماده در قرآن به معنای فروبردن خشم و اندوهگین استعمال شده است، از جمله:

۱. در توصیف پرهیزکاران می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ و سرعت برای رسیدن به آمرزش و مغفرت پروردگارتان بگیرید و بهشتی که وسعت آن، به قدر آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است. همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و خطاکاران مردم را می‌بخشند». (آل عمران: ۱۳۳-۱۳۴)

۲. درباره اعراب زمان بعثت می‌فرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ؛ در هرگاه به یکی از آن‌ها بشارت دهند که دختری نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه می‌شود و به شدت خشمگین می‌گردد». (نحل: ۵۸) کظیم در این آیه به معنای اندوهگین و غضبناک است. (قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۱۱۳) از ظاهر آیه به دست می‌آید که این نوع خشم از منظر قرآن ناپسند است.

۳. خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ؛ پس صبر کن و منتظر حکم پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش؛ وقتی خدا را ندا داد و اندوهگین بود». (قلم: ۴۸)

۲۰-۲. غیظ

غیظ به معنای خشم، (ابن سیده، ۱۴۱۲، ۶: ۱۰) خشم شدید و حرارتی که انسان آن را از فوران و جوشش خون قلبش می‌فهمد و درمی‌یابد، (راغب، ۱۳۸۳: ۶۱۹) اندوهی که از دیگری به فرد رسیده است (ابن فارس، ۱۴۲۲ ق، ۷۸۰) و خشم شدیدی که فرد در قلب خویش پنهان ساخته، (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۶: ۲۹۹) معنا کرده‌اند.



واژه غیظ و مشتقات آن در قرآن کریم، ۱۱ بار به کار رفته است؛ از جمله:

۱. «... أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ بهشت برای متقین آماده شده است؛ همان‌هایی که در زمان دارایی و ناداری، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و خطاکاران از مردم را می‌بخشند».
(آل عمران، ۱۳۳-۱۳۴)

در این آیه کلمه غیظ بعد از واژه کظم آمده و کظم غیظ، یکی از شاخصه‌های رشد و سعادت انسان‌ها دانسته شده است.

۲. «هَأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند، درحالی‌که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید (و آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی‌که شما را ملاقات می‌کنند، (به‌دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم؛ اما وقتی تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند. بگو با همین خشمی که دارید بمیرید، خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است».
(آل عمران: ۱۱۹)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این آیه و بقیه آیاتی که این ریشه در آن‌ها استعمال شده است، به معنای خشم است و خشم یکی از مصادیق عواطف آدمی است.

۲۱-۲. سَخَط

سَخَط و سَخَطٌ، ضد رضا و به معنای خشم، کراهت، عدم رضایت (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۶: ۲۰۳-۲۰۴) و غضب شدیدی که مقتضی عقوبت باشد، (راغب، ۱۳۸۳: ۲۰۴) دانسته شده است.

سَخَط و مشتقات آن چهار مرتبه در قرآن کریم در موارد ذیل به کار رفته است:

۱. «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته است؟ و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است».
(آل عمران: ۱۶۲)



۲. «تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ؛ بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که کافران را دوست می‌دارند (و با آن‌ها طرح دوستی می‌ریزند)؛ نفس (سرکش) آن‌ها، چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آن‌ها فرستاد که نتیجه آن، خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند». (مائده: ۸۰)

۳. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ؛ این به خاطر آن است که آن‌ها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد، پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند. از این رو (خداوند) اعمالشان را نابود کرد». (محمد: ۲۸)

۵. «وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَّمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ؛ و در میان آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سهمی) به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند) خواه حق آن‌ها باشد یا نه». (توبه: ۹)

در سه آیه اول، سخط به خداوند نسبت داده شده و در آیه اخیر به انسان. خشم خداوند به معنای نزول عذاب است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۰۳)

۲۲-۲. غضب

غضب به خشم و غلیان خون قلب برای انتقام معنا شده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۶۰۸) واژه غضب و مشتقات آن ۲۴ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است؛ از جمله در آیات ذیل:

۱. «بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ آن‌ها در برابر بهای بدی، خود را فروختند که به ناروا به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگان بخواند، آیات خود را نازل می‌کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است». (بقره: ۹۰)



۲. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي؛ وَ هُنْكَامِي كِه مِوسَىٰ خُشْمَكِين وَ اَندوهِنَاك به سِوَى قِوَم خِوَد بازگِشت وَ گِفت پس از من، بَد جانشینانی برایم بودید». (اعراف: ۱۵۱)

۳. «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلَّلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ؛ بَخُورِيد از رِوزی های پاكیزه ای كه به شما داده ایم وَ در آن طغیان نكنید كه غضب من بر شما وارد شود وَ هر كس غضبم بر او وارد شود، سقوط می كند». (طه: ۸۱)

۴. «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ؛ همان كسانی كه از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند وَ هُنْكَامِي كه خُشْمَكِين شوند، عفو می كنند». (شوری: ۳۷)

بر اساس آیات غضب در قرآن، گاهی به خداوند و گاهی به انسان ها نسبت داده شده است. وقتی غضب به خداوند نسبت داده می شود، به معنای اراده انتقام از گناهكاران است. (طریحی، ۱۹۸۵، ۲: ۱۳۳) چرا كه غضب، حالتی است كه در اثر عوامل مخصوصی به انسان عارض می شود و آن توأم با تأثیر و تغییر حالت است، حال آنكه می دانیم كه ذات باری تعالی ثابت و نامتغیر است. (ر.ك. قریشی، ۱۳۷۸، ۵: ۱۰۳؛ ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۶۴۹)

۲۳-۲. بغض

ارباب لغت آن را به کینه، کینه شدید (طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۱۹۷) و تنفر نفس از چیزی كه از آن بیزار است، معنا کرده اند. (راغب، ۱۳۸۳: ۱۳۶) از این ریشه تنها كلمه «الْبَغْضَاء» در پنج آیه از قرآن کریم، در همان معنای لغوی؛ یعنی کینه، دشمنی و عدم علاقه و محبت به كار رفته است؛ مانند آیات شریفه ذیل:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ؛ ای کسانی كه ایمان آورده اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نكنید. آن ها از هرگونه شرّ و فسادِ درباره شما، کوتاهی نمی كنند. آن ها دوست دارند شما

در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (وراه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید». (آل عمران: ۱۱۳)

۲. «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يَنْبُئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ و از کسانی که ادّعای نصرانیت (ویاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم، ولی آن‌ها قسمت مهمّی را از آنچه به آنان تذکّر داده شده بود، فراموش کردند. از این‌رو در میان آن‌ها تا دامنه قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند، (در قیامت) آن‌ها را از آنچه انجام می‌دادند (و نتایج آن)، آگاه خواهد ساخت». (مائده: ۱۴)

۳. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد و با این نهی اکید)، خودداری خواهید کرد؟» (مائده: ۹۱)

۲۴-۲. اشفاق

شفق و اشفاق در عربی، به معنای خوف، (طریحی، ۱۹۸۵، ۵: ۱۹۳) ترسی که از شدت نصح ناشی شده (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۷: ۱۵۵) و عنایتی آمیخته با محبت و احترام است. (راغب، ۱۳۸۳: ۴۵۸) مشفق و شفیق به معنای نصیحت کننده‌ای که برای صلاح مخاطبش بسیار علاقه‌مند است، آمده. (ابن منظور، همان)

در قرآن کریم نیز در آیات مختلف همواره «شفقت» به ترس همراه با محبت اطلاق می‌شود که هر وقت با حرف «من» متعدی شود، معنای ترس در آن روشن‌تر از محبت است و اگر با حرف «فی» متعدی شود، معنای عنایت و محبت در آن روشن‌تر است. (راغب، همان، ۴۵۹؛ ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹: ۱۵)

خدای متعال در سوره مبارکه طور (آیه: ۲۶) درباره احوالات بهشتیان می‌فرماید: «إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»؛ یعنی ما در دنیا نسبت به خانواده خود شفقت داشتیم؛ هم آنان را دوست می‌داشتیم و هم از اینکه مبادا گرفتار مهالک شوند می‌ترسیدیم و به



همین منظور نصیحت و دعوت به‌سوی حق را از ایشان دریغ نمی‌کردیم. (طباطبایی، همان). درباره حضرت موسی و هارون^(ع) آمده است: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»؛ همانان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و از قیامت بیم دارند». (انبیاء: ۴۹) مشفقون در این آیه با حرف «من» متعدی شده و به معنای خوف و ترس است.

۲۵-۲. رهب

رَهْبَةٌ وَرُهْبٌ، در لغت عرب، به معنای ترس، (طریحی، ۱۹۸۵، ۲: ۷۵) فزع (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱: ۴۳۷) و ترس همراه با دوری جستن و اضطراب است. (راغب، ۱۳۸۳: ۳۶۶) «رَهَبَ الشَّيْءُ» یعنی آن چیز را ترساند. (ابن منظور، همان)

رهب و مشتقات آن ۱۲ مرتبه در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ از جمله آیات ذیل:

۱. درباره حضرت زکریا^(ع) آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛ ما هم دعای او را پذیرفتیم و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چراکه آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر به‌سرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند». (انبیاء: ۹۰)

۲. درباره حضرت موسی^(ع) آمده است: «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ؛ دستت را در گریبان خود فرو ببر، وقتی خارج می‌شود، سفید و درخشانده است بدون عیب و نقص و دست‌هایت را بر سینه‌ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو [عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به‌سوی فرعون و اطرافیان او است که آنان قوم فاسقی هستند». (قصص: ۳۲)

۳. درباره منافقان می‌فرماید: «لَا تَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس از خدا است؛ این به خاطر آن است که آن‌ها گروهی نادانند». (حشر: ۱۳)



وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ همان‌ها که چون نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان پر از خوف (پروردگار) می‌گردد و شکیبایان در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد و آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند». (حج: ۳۵)

۵. «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ؛ و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و باین حال، دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به‌سوی پروردگارشان باز می‌گردند». (مؤمنون: ۶۰)

۲۷-۲. یأس

یأس ضد رجاء و به معنای ناامیدی است. (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۴۳۱: ۱۵؛ طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۱۲۵) راغب آن را به انتفاء طمع معنا کرده است. (راغب، ۱۳۸۳: ۸۹۲) این ریشه در قرآن کریم، نیز در همین معنا استعمال شده است. آیات ذیل از جمله آیاتی است که این ریشه در آن‌ها آمده است:

۱. قرآن در داستان حضرت یوسف^(ع) می‌فرماید: «فَلَمَّا اسْتِأْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ وقتی که (برادران) از او مأیوس شدند، به گوشه‌ای رفتند و با هم به نجوا پرداختند». (یوسف: ۸۰)

۲. «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛ ای فرزندانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند». (یوسف: ۸۷)

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که مورد غضب و خشم خداوند قرار گرفته، دوستی نکنید؛ به تحقیق آنان از آخرت ناامیدند، چنانکه کفار از کسانی که در قبرها دفن شده‌اند، ناامیدند». (ممتحنه: ۱۳)

این ماده در قرآن در همان معنای لغوی؛ یعنی ناامیدی به کار رفته است و با یکی از مصادیق تربیت عاطفی، یعنی امید و ناامیدی ارتباط دارد. لذا سزاوار است که در

اینجا مورد بررسی قرار گیرد.

۲۸-۲. قنوط

قنوط به ضمّ اول را به ناامیدی، (طریحی، ۱۹۸۵، ۴: ۲۷۰؛ فراهیدی، ۱۴۰۸، ۵: ۱۰۵) ناامیدی از خیر، (ابن منظور، ۱۹۸۸، ۱۱: ۳۱۹، قرشی، ۱۳۷۸، ۶: ۴۲) ناامیدی از رحمت خدا، (راغب، ۱۳۸۳: ۶۸۵) ناامیدی شدید (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۹: ۳۲۵) معنا و تفسیر است. به نظر می‌آید اصل این ماده به معنای ناامیدی باشد و دلیلی بر تقیید آن به خیر یا رحمت وجود ندارد. (ر.ک: همان) این واژه نیز در قرآن در موارد ذیل آمده است:

۱. در توصیف خدای متعال آمده است: «وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا...؛ او کسی است که باران را بعد از اینکه مأیوس شدند، نازل می‌کند». (شوری: ۲۸)

۲. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا؛ بگو ای بندگان من بر خود اسراف نموده‌اید. از رحمت خدا مأیوس نگردید، قطعاً خداوند همه گناهان را می‌بخشدم». (زمر: ۵۳)

۳. «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسَ قَنُوطٌ؛ هیچ وقت انسان از طلب خیر و نیکی خسته نمی‌شود و اگر بدی به او رسد، بسیار مأیوس و ناامید می‌شود». (فصلت: ۴۹)

۲۹-۲. إبلاس

إبلاس را یأس، (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۱؛ ابن فارس، ۱۴۲۲: ۱۳۶) انکسار و اندوه، سکوت ناشی از غم، قطع امید از چیزی، ندامت، حیرت، (طریحی، ۱۹۸۵ م. ۴: ۵۴) سکوت، ناامیدی شدیدی که از سوء عمل فرد برخاسته و موجب اندوه و گرفتاری او گردیده، (مصطفوی، ۱۳۷۴، ۱: ۳۳۰) اندوهی که از شدت سختی عارض شده، (راغب، ۱۳۸۳: ۱۴۳) معنا کرده‌اند.

این ماده در قرآن کریم، پنج مرتبه در موارد ذیل به کار رفته است:

۱. «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ؛ و قطعاً پیش از آنکه بر آنان



نازل شود مایوس بودند». (روم: ۴۹)

۲. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمِ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛ وقتی (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند). ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مایوس شدند». (انعام: ۴۴)
۳. «حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنان بگشاییم، ناگهان به کلی مایوس گردند». (مؤمنون: ۷۷)
۴. «لَا يَفْتَرُّ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ هرگز عذاب آنان تخفیف نمی‌یابد و در آنجا از همه چیز مایوسند». (زخرف: ۷۵)

۵. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ؛ آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند». (روم: ۱۲)

ظاهر این آیات، بامعنای یأس و ناامیدی سازگارتر است و به همین دلیل می‌توان استظهار کرد که معنای اصلی ابلاس، یأس و ناامیدی است (ر.ک. قرشی، ۱۳۷۸، ۱: ۲۲۵) و معنای دیگری که برای ابلاس بیان شده از پیامدهای این معنا است، نه معنای اصلی آن.

نتیجه‌گیری

مجموع واژگان قرآنی که در این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار گرفت، به نحوی از انحاء به عواطف انسانی اشاره دارد و هرکدام درصدد تبیین زاویه‌ای از زوایای مفهوم عاطفه و تربیت عاطفی در قرآن کریم و یا درصدد تبیین مصداقی از مصادیق آن است؛ تعدادی درصدد تبیین عاطفه محبت، بخشی درصدد تشریح عاطفه امید، جمعی درصدد بیان عاطفه ترس، بعضی درصدد توصیف عاطفه غضب و خشم و تعدادی درصدد تفهیم عاطفه شادی و غم در قرآن کریم است. این واژگان از نظر مفهومی به دودسته قابل تقسیم است؛ الف. عواطف مثبت یا پسندیده. ب. عواطف منفی یا



ناپسند.

مقصود از عواطف مثبت، گرایش‌ها و احساسات خوب و مثبتی است که فرد در وجود خود می‌یابد و زمینه‌ساز برقراری ارتباط سازگارانه و شفقت‌آمیز با دیگران می‌گردد و مطلوب شرع و عقل نیز است. مراد از عواطف منفی، گرایش‌ها و حالاتی است که نارضایتی را به دنبال دارد و زمینه‌ساز عدم برقراری ارتباط مثبت و احیاناً صدور گفتار یا رفتار نامطلوب از فرد نسبت به دیگری می‌گردد و از منظر شرع و عقل سلیم، مطلوب تلقی نمی‌شود. گرچه بسیاری، تلاش کرده‌اند که از این زاویه واژگان دال بر عواطف در قرآن کریم را به دودسته متمایز تقسیم کنند و بگویند برخی کلمات مانند رحمت، رأفت، حنان، محبت، الفت،... بر عواطف مثبت و برخی کلمات مانند خوف، حزن، اسی، اسف، غیظ، سخط، غضب، بغض... بر عواطف منفی دلالت دارد، ولی این تقسیم‌بندی اصولی به نظر نمی‌رسد و مبتنی بر معیاری که تمام این واژگان را پوشش بدهد، نیست؛ زیرا مفهوم تعدادی از واژگان دال بر عاطفه در قرآن، هم بر عاطفه مثبت دلالت دارد و هم بر عاطفی منفی؛ به عنوان مثال محبت، هم در معنای پسندیده و مطلوب به کار رفته است و هم در معنای ناپسند و نامطلوب. همچنین است واژگان خوف، خشیت...؛ اما در هر صورت قرآن کریم، بر شکوفایی و تقویت عواطف مثبت تأکید دارد و بر هدایت و تعدیل عواطف منفی در راستای رشد و تعالی انسان دستور می‌دهد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل، (۱۴۲۱ق)، **المحكم والمحيط الاعظم**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن فارس، ابوالحسن احمد، (۱۴۲۲ق)، **معجم مقاییس اللغة**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۹۸۸م)، **لسان العرب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، (۱۴۲۲ق)، **معجم تهذیب اللغة**، (تحقیق: ریاض زکی قاسم)، بیروت: دارالمعرفة.
۵. انوری، حسن، (۱۳۸۱)، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران: نشر سخن.
۶. جرجانی، علی بن محمد، **التعريفات**، (۱۴۱۸ق)، تحقیق ابراهیم الیابری، بیروت: دارالکتب العربیة.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۸ق)، **الصحاح**، بیروت: دار الفکر.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، **لغت نامه دهخدا**، تهران: دانشگاه تهران.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۳)، **الفاظ القرآن الکریم**، (تحقیق: صفوان عدنان داوودی)، قم: ذوی القربی.
۱۰. شرتونی، سعید الخوری، (۱۹۹۲م)، **اقرب الموارد**، بیروت: مکتبة لبنان.
۱۱. طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲)، **پرتوی از قرآن**، تهران: شرکت انتشار.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۲۲ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۵)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۱۴. طریحی، فخرالدین، (۱۹۸۵م)، **مجمع البحرين**، بیروت: دار و مکتبة الهلال.





۱۵. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۸ق)، العین، بیروت: مؤسسة الاعلمی.

۱۷. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: منشورات دار الهجرة.

۱۸. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۸)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۱۹. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۵)، دانش نامه عقاید اسلامی، قم: دارالحديث.

۲۰. مصطفوی، حسن، (۱۳۷۴)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۳)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۲۲. واعظزاده خراسانی، محمد و همکاران، (۱۳۸۸)، المعجم فی فقه لغة القرآن و سربلاغته، مشهد: بنیاد پژوهش های قرآنی.